

دکتر سید حسین نصر



تاریخ فلسفه اسلامی

از آغاز تا امروز



ترجمه: دکتر مهدی نجفی افرا

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی

سرشناسه:	نصر، حسین ۱۳۱۲.
عنوان و پدیدآور:	تاریخ فلسفه اسلامی از آغاز تا امروز / سید حسین نصر
مشخصات نشر:	ترجمه مهدی نجفی افرا.
مشخصات ظاهری:	تهران: جامی، ۱۳۹۴.
شابک:	۳۷۶ ص.
وضعیت فهرست نویسی:	۹۷۸-۶۰۰-۱۷۶-۱۲۳-۲
شناسه افزوده:	نجفی افرا، مهدی، ۱۳۳۹ - مترجم.
رده بندی کنگره:	۱۳۹۴ ت ۵۷/۱۴ BBR
رده بندی دیوبی:	۱۸۹/۱
شماره کتابخانه ملی:	۴۰۱۰۱۰۱



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۶۴۶۸۸۵۱

www.Jamipub.com

info@jamipub.com

تاریخ فلسفه اسلامی از آغاز تا امروز

دکتر سید حسین نصر

ترجمه: دکتر مهدی نجفی افرا

(دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)

ویراستار: دکتر زهره فنی

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۵۰ جلد

چاپ: فراین

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۷۶ - ۱۲۳ - ۲

ISBN: 978 - 600 - 176 - 123 - 2

فهرست مطالب

۹	مقدمه مترجم
۱۴	دیباجه مؤلف
۱۵	مقدمه
۲۷	بخش اول: مطالعه فلسفه اسلامی
۲۹	فصل نخست: سیر مطالعه فلسفه اسلامی در غرب معاصر
۵۳	فصل دوم: معنا و نقش فلسفه در دنیای اسلام
۷۷	فصل سوم: حکمت الهی و کلام
۹۱	بخش دوم: مسائل فلسفی
۹۳	فصل چهارم: بحث وجود، ماهیت و وجودشناسی در فلسفه اسلامی
۹۳	- اهمیت موضوع
۹۴	- بررسی تاریخی مطالعه وجود و ماهیت در اندیشه اسلامی
۹۵	- معنای وجود و ماهیت
۹۸	- تمایز میان وجود و ماهیت
۹۹	بحث وجود، ماهیت و هستی‌شناسی
۹۹	- مسأله عروض وجود
۱۰۱	- وجوب، امکان و امتناع
۱۰۳	- مفهوم و حقیقت وجود
۱۰۵	وحدت، تشکیک و اصالت وجود
۱۰۵	- وحدت وجود
۱۰۸	- تشکیک

۱۰۹	- اصالت وجود
۱۱۱	- ساختار واقعیت
۱۱۴	- تجربه وجود
۱۲۳	فصل پنجم: فلسفه اسلامی و هستی‌شناسی بعد از ابن سینا
	فصل ششم: مسائل معرفت‌شناختی: روابط میان عقل کلی، عقل و شهود و
۱۳۴	نگرش‌های عقلی اسلامی
۱۴۹	بخش سوم: فلسفه اسلامی در بستر تاریخ
۱۵۱	فصل هفتم: چارچوبی برای مطالعه تاریخ فلسفه اسلامی
۱۵۳	- بنیاد فلسفه اسلامی
۱۵۳	- مشائیان نخستین
۱۵۶	- فلسفه اسماعیلی
۱۵۷	- فلاسفه مستقل در قرون متقدم
۱۵۷	- متکلمان در برابر فلاسفه
۱۵۸	- فلاسفه اسلامی در اسپانیا
۱۶۰	- سهروردی و مکتب اشراق
۱۶۱	- قرابت‌های مکاتب مختلف فکری
۱۶۱	- مکتب اصفهان و فلسفه در هند و ترکیه عثمانی
۱۶۲	- فلسفه اسلامی در دنیای معاصر اسلامی
۱۶۳	- فلسفه رشته‌های مختلف
۱۶۸	فصل هشتم: حوزه‌های سنت عقلی اسلامی: کلام، فلسفه و معنویت
۱۶۹	- دوره آغازین کلام
۱۷۰	- معتزله
۱۷۳	- اشعری و اشعری‌گرایی دوران متقدم
۱۷۶	- ماتریدی‌ها و طحاوی‌گرایی
۱۷۷	- اشاعره متأخر
۱۷۸	- کلام در جهان مدرن
۱۷۹	- پیام اشاعره
۱۸۲	- کلام شیعه
۱۸۵	فلسفه اسلامی
۱۸۶	- مشائون متقدم

۱۹۱	- هستی‌شناسی و کیهان‌شناسی سینوی
۱۹۳	- فلاسفه مستقل
۱۹۶	- اسماعیلیه و فلسفه هرمسی - فیثاغوری
۲۰۱	- فلسفه اسلامی در سرزمین‌های غربی اسلام
۲۰۹	- سهروردی و مکتب اشراق
۲۱۲	- فلسفه اشراقی چیست؟
۲۱۴	- بین سهروردی و مکتب اصفهان
۲۱۵	- فلسفه اسلامی بعد از سهروردی
۲۲۵	- فصل نهم: عمر خیام، شاعر دانشمندی به مثابه فیلسوف
۲۵۰	- فصل دهم: فلسفه در مکاتب آذربایجان و شیراز
۲۵۰	- مراکز فعالیت فلسفی در جهان اسلام
۲۵۱	- مکتب آذربایجان
۲۵۸	- مکتب شیراز
۲۶۰	- فلاسفه مهم مکتب شیراز
۲۷۰	- مکتب شیراز و فلسفه اسلامی در هند
۲۸۱	- فصل یازدهم: بررسی مجدد مکتب اصفهان
۲۸۱	- پیش درآمد
۲۸۴	- میرداماد، بنیانگذار مکتب اصفهان
۲۹۱	- شاگردان نسل نخست
۲۹۴	- نتیجه
۳۰۰	- فصل دوازدهم: ملاصدرا و شکوفایی کامل فلسفه نبوی
۳۰۰	- ملاصدرا
۳۰۲	- ثمردهی کامل فلسفه نبوی در آموزه‌های ملاصدرا
۳۰۳	- فلسفه وجود
۳۰۴	- کتاب مقدس
۳۰۵	- نبوت و اشراق
۳۰۶	- فرشته‌شناسی
۳۰۷	- معادشناسی و علم‌النفس قدسی
۳۰۸	- عالم خیال
۳۰۸	- حرکت جوهری

۳۱۵	فصل سیزدهم: از مکتب اصفهان تا مکتب تهران
۳۱۵	- آخرین مرحله از مکتب اصفهان
۳۱۷	- آغاز مکتب تهران
۳۲۰	- چهار حکیم و تأسیس کامل مکتب تهران
۳۲۰	- آقاعلی حکیم مدرس
۳۲۳	- آقا محمدرضا قمشه‌ای
۳۲۵	- میرزا ابوالحسن جلوه
۳۲۷	- میرزا حسن سبزواری
۳۲۷	- دوران بعد از چهار حکیم پایه‌گذار
۳۳۲	- اهمیت مکتب تهران
۳۴۵	بخش چهارم: وضعیت کنونی
۳۴۷	فصل چهاردهم: تأملاتی در اسلام و تفکر مدرن
۳۶۸	فصل پانزدهم: فلسفه در سرزمین نبوت: دیروز و امروز
۳۷۷	نمایه کسان
۳۸۱	نمایه جای‌ها و...
۳۸۲	نمایه اصطلاحات فلسفی

مقدمه مترجم

بُعد انسانی زندگی بشر در علم، هنر و فلسفه ظهور یافته است. گرچه انسان، تاریخ طولانی بر روی زمین دارد، اما همه تاریخ او ظهور جنبه انسانی او نبوده است. اگر فصل حقیقی انسان را در هنر اندیشندگی او بدانیم، ثمره اندیشه او، تاریخ واقعی او خواهد بود. لذا تاریخ اندیشه و علم یعنی تاریخ هویت انسانی انسان در بستر زمان است. این کتاب درباره تاریخ فلسفه اسلامی از آغاز تا به امروز توسط نویسنده‌ای سترگ معاصر دکتر حسین نصر است. از اینرو سزاوار است که قدری درباره عنوان این کتاب یعنی واژگان، تاریخ، فلسفه، فلسفه اسلامی و تاریخ فلسفه قدری سخن بگوئیم:

تاریخ نشان از هویت گسترده آدمی در بستر زمان دارد؛ انسان نه موجودی در زمان، بلکه زمانمند است؛ زمان همه وجود و هویت انسانی است، اگر با حکیم فرزانه ایرانی ملاصدرا همگام باشیم که زمان از عوارض تحلیلی وجود و بعد چهارم عالم طبیعت و ماده است، فرض هستی انسان بدون زمان ممکن نخواهد بود. هویت انسان یک هویت سیال است و در این سیلان وجودی است که حقیقت انسان شکل گرفته و ساخته می‌شود. اما زمان انسان، از تولد تا مرگ او نیست؛ این تصور ساده‌ای از حقیقت انسان است، بلکه زمان انسان به پهنای تاریخ اوست. اگر در کتاب‌های متعارف فلسفی می‌خوانیم که هر حادثی مسبوق به ماده و مدت و امکان وجودی خود قبل از تحقق است، بدین معنی است که وجود بالقوه آدمی، کششی در طبیعت قبل از تحقق بالفعل آن دارد و اگر قوه را وجود ضعیف همان امر بالفعل محسوب کنیم، یعنی وجود بالفعل انسانی هویتی گسترده در طبیعت دارد، انسان موجود بریده از گذشته و آینده نیست، نه گذشته معدوم است و نه آینده در نیستی فرو رفته، همه اینها با وجود انسان موجود و متحقق‌اند، نه آنچنانکه سنت آگوستین معتقد بود در ذهن

انسان به صورت خاطره یا انتظار موجود باشند، بلکه این زمانمندی و تاریخمندی در هویت و حقیقت وجودی انسان متبلور می‌شود، متفکران، هنرمندان و تاریخ سازان ما بخشی از هویت و حقیقت ما هستند. ما هر چه تلاش کنیم نمی‌توانیم ابن سینا و ملاصدرا و حافظ و سعدی را از خود دور کنیم؛ آنها نه متعلق به جامعه ما، که بخشی از حقیقت انسانی و هویت تاریخی ما هستند، اگر به این سخن باور پیدا کنیم که انسان از دو نیمه وجودی برخوردار است، یکی نیمه پر و دیگری نیمه خالی؛ نیمه پر انسانی که با خود به همراه دارد، همان هویت و حقیقت تاریخی اوست؛ آنچه موجب می‌شود ما در این نقطه از زمان ایستاده و چنین بیندیشیم، وجود متفکران و بزرگانی است که پیش از ما، هنر اندیشندگی خویش را به نمایش گذارده و مسیر وجودی ما را مشخص کرده‌اند. بنابراین، تاریخ را نه به عنوان آنچه گذشته، بلکه به عنوان بخشی از هویت و حقیقت انسان باید دید و فهمید. ما حتی اگر فلسفه غرب بخوانیم و تدریس کنیم، هویت ما متعلق به فرهنگی است که در این مرز و بوم شکل گرفته است؛ لذا تاریخ ما همان تاریخ ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا و دیگران است؛ توجه به آثار برخی از فلاسفه متأخر غرب در جامعه خودمان به خوبی این حقیقت را بر ملا می‌سازد.

فلسفه برای ماندگاری خود دائما نیازمند باز تعریف است تا بتواند حضور خود را همیشه در زندگی انسان حفظ کند. شهید مطهری تعبیری دارد مبنی بر اینکه می‌توان فصل اخیر انسان را فلسفه و فیلسوفی گرفته و گفت که انسان حیوانی است فیلسوف. دلیل او بر این مدعا آن است که انسان بدون مفاهیم فلسفی مانند ضرورت و امکان و عینیت و ذهنیت و غیرو نمی‌تواند بیندیشد؛ اما فلسفه، علم کشف حقیقت اشیاء است، در نتیجه انسان وقتی به اندیشه روی می‌آورد که مجهولی باشد؛ لذا کشف حقیقت در بطن وجود آدمی نهفته است. انسان تشنه فهم است گریزان از جهل، از اینرو فلسفه یعنی عطش و عشق انسان به دانائی؛ وقتی انسان بخواهد خود مسئولیت اندیشه خود را بعهده گیرد، از تقلیدها و تلقین‌ها خود را رهائی بخشد و خود بودن حقیقی خود را تجربه کند، به اندیشه فلسفی روی می‌آورد. فلسفه صرفنظر از جنبه نظری و معرفتی که دارد، امری وجودی است. وقتی انسان، در برابر یافته‌های خانوادگی و اجتماعی و عرفی خود ایستاده و علامت پرسشی در برابر آنها می‌گذارد و می‌خواهد سره از ناسره بشناسد، آنجا فلسفه خود نمائی می‌کند، از اینرو فلسفه باز فهمی فهمیده‌ها، یا آگاهی از آگاهی است. مفاهیم زیادی در زندگی ما وجود دارند که بدون اینکه به درستی فهم شده باشند بکار برده می‌شوند، براساس آنها قضاوت و

حکمرانی می‌شود، فلسفه عهده دار ابهام زدائی از مفاهیم و روشنگری اندیشه و زندگی است؛ بنیاد تمام تفکرات انسان در حوزه‌های مختلف است و کافی است به این حقیقت توجه کنیم که برای گذار از علوم گذشته به نوین، ابتدا فلسفه‌های نوین پا به عرصه ظهور گذاشتند. لذا علم نوین فرزند فلسفه نوین است. تلاش برای جدا شدن از فلسفه و یا به انزوا راندن آن تلاش برای بی‌هویت ساختن انسان و دور کردن او از خرد ورزی است. فلسفه، ظهور بودن انسان است، شیوه هستی و زندگی است که انسان بار مسئولیت اعتقاد و اندیشه خود را خود به دوش می‌کشد.

از اینرو تاریخ فلسفه، تاریخ انسان و تاریخ گسترده اندیشه است؛ تاریخ تجربه انسان از هویت انسانی خود است؛ انسان تنها موجودی است که درک تاریخی دارد و تاریخ فلسفه درک تاریخی انسان از اندیشه بشر است، که اندیشه‌ها چه افت و خیزهایی داشته و چگونه تحول و تطور یافته‌اند. انسان در پرتو نگرش تاریخی به ابعادی از تفکر انسان راه می‌یابد که از راه دیگر قابل حصول نیست. اگر در روزگاری نه چندان دور جوامع اسلامی از فقدان تفکر تاریخی رنجور بود، امروزه آثار درخشانی از متفکران به زیور طبع آراسته شده و این خلاء مهم اندیشه در جامعه اسلامی پر شده است.

واژه فلسفه اسلامی گرچه واژه نوظهوری در اندیشه ماست و گذشتگان بیشتر از واژگان حکمت الهی یا متعالیه و اشراق و مانند آن استفاده می‌کردند، اما این واژه نیز آن قدر غریب و بیگانه نیست که بسیاری از مواجیه با آن گریزانند. بی‌شک منشأ فلسفه اسلامی یا حکمت الهی که اعم از آن است، ریشه انسانی دارد؛ یعنی انسان در بستر تاریخ به تفکر نشسته و نتیجه اندیشه خود را در اختیار دیگران قرار داده است؛ اما این انسان همانطور که در خلأ اجتماعی و فرهنگی و تاریخی زندگی نمی‌کند، در خلأ دینی نیز به سر نمی‌برد. انسان از آغاز زندگی با باورهایی همراه است و این باورها در ابعاد وجود انسانی رسوخ می‌کنند، در نتیجه انسان در حین اندیشه هم خواه نا خواه می‌تواند تحت تاثیر آنها باشد. به طور طبیعی متفکران مسلمان هم در اندیشه فلسفی خود به آیات قرآنی و احادیث اسلامی توجه داشته‌اند؛ با آنها مانوس بوده‌اند و در اندیشه از آنها بهره جسته‌اند؛ اما این از ارزش تفکرات فلسفی آنها چیزی نمی‌کاهد و آنها را به متکلم محض تغییر هویت نمی‌دهد. آنها اندیشه آزاد فلسفی داشته‌اند اما دیندارانه اندیشیده‌اند؛ تلاش کرده‌اند تا آنجائی که مبانی عقلی و منطقی به آنها اجازه می‌دهد اندیشه فلسفی خود را به حقایق دینی مزین نمایند. مسلمان در این اندیشه ورزی وصف افراد نیست چنانکه بعضی گفته‌اند ما فیلسوفان مسلمان داشته‌ایم،

بلکه اسلام، وصف اندیشه آنهاست. یعنی تفکر این فلاسفه ریشه عمیقی در اعتقاد و باورهای آنها داشته است و نمی‌توان آن را از اندیشه و دستاوردهای اندیشه آنها متمایز کرد. چه کسی می‌تواند بگوید که جواهر سه گانه دکارت و یا جوهر یگانه اسپینوزا و انکار جوهر جسمانی بارکلی از عقاید دینی آنها ناشی نبوده است. چگونه این تفکرات، آنها را از فیلسوف بودن خارج نمی‌کند، اما ابن سینا و ملاصدرا و سهروردی که عمیق‌ترین اندیشه‌های فلسفی را از خود به ودیعت نهاده‌اند، فیلسوف تلقی نشده و متکلم انگاشته می‌شوند؟! آنها بی‌شک به تمام مبانی فلسفی خود پایبند بوده و هیچ‌جا خلاف برهان سخنی نگفته‌اند. اما میراث فلسفی اسلامی میراث ویژه‌ای است و کسانی که معیار تمام حقیقت را جریان فلسفی غرب گرفته‌اند، طبیعی است که از درک این سنت ناتوان خواهند بود، میراث فلسفی اسلامی میراثی هم سو با شریعت بوده است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند فلسفه وقتی فلسفه است که با شریعت و دین تقابل داشته باشد، فلسفه می‌تواند در کنار دین نشسته و از آبخور علم لایزال الهی خود را سیراب سازد. سنت فلسفی اسلامی سنتی دینی بوده است و این خصیصه از آن جدا ناشدنی است، البته این فرهنگ و تفکر، به فیلسوفان دیگر نیز در بطن خود اجازه ظهور داده است؛ چنانکه در این کتاب با عنوان فیلسوفان مستقل به آنها پرداخته شده است و خود نشان دهنده تحمل والای فیلسوفان مسلمان در برابر اندیشه‌های دیگر و فضای باز فکری در این دنیا بوده است. تمدن اسلامی هر گاه در بعد راستین خود تجلی یافته، آزادی و آزادگی فکر و عمل نیز در آن به وضوح خود نمائی کرده است. اما در این دریای خروشان و عمیق سنت فلسفی اسلامی نتوانسته‌اند جایگاه قابل توجهی برای خود پیدا کنند؛ یعنی از عمق و دقت کافی برای دلمشغولی انسان‌ها بهره‌مند نبوده‌اند.

امروز، تاریخ فلسفه‌های اسلامی گوناگون در میان مسلمانان نگاشته شده است؛ از کتاب مفصل تاریخ فلسفه در اسلام میان محمد شریف تا کتاب مختصر ماجد فخری و کتاب ارزشمند ماجرای فکر فلسفی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی. اما از این نویسنده کتاب مفصل‌تری در تاریخ فلسفه و با همکاری لیمن بیرون آمده که در جای خود کتابی مهم به شمار می‌آید اما این کتاب از جهات مختلف اثری متمایز و منحصر به فرد است. اولاً کتابی مجمل و خلاصه است که می‌تواند در دسترس عموم و دانشجویان قرار گیرد تا به اختصار با جریان‌های مختلف فکری دنیای اسلامی آشنا شوند، ثانیاً، اختصار از جامعیت این اثر چیزی کم نکرده از تمامی متفکران اسلامی در این کتاب نیز یاد شده است؛ ثالثاً، توسط کسی به نگارش در آمده که در طول زندگی خود با تفکر فلسفی اسلامی، با اندیشمندان

سنتی دینی و اندیشه‌های آنها ارتباطی عمیق داشته است؛ متفکری که تلاش می‌کند خود را اسیر زرق و برق دوران مدرن نسازد و راهی متفاوت از آنها در پیش گیرد. از اینرو در پرداختن به تاریخ نیز اطلاعات عمیق خود را در حوزه مسائل فلسفی به نمایش می‌گذارد. رابعاً، این کتاب در بیان حقایق تاریخی فلسفه مسیر خاصی را پیموده و آن دیدن ارتباط تنگاتنگ میان فلسفه با وحی و نبوت است. اینکه این دو چگونه از هم نشینی با هم بهره‌ها برده‌اند، فلسفه از جاودانگی وحی خود را جاودانه ساخته و با اتصال وحی به خداوند از علم لایزال الهی بهره برده و خود را از وجهه صرفاً بشری و عقلی خارج و با حقایق متعالی مرتبط ساخته است. فلسفه نیز وجه عمیق آن را در بستر تاریخ به نمایش گذاشته و دین را از افراط‌ها و سطحی‌نگری‌ها حفظ کرده است. بدون فلسفه، دین به آموزه‌های عامیانه تقلیل پیدا می‌کند و بستر مناسبی برای افراطی‌گری و خشونت‌های دینی فراهم می‌کند؛ فلسفه نمود عقلانیت دینی و دین عقلانی بوده و هست و کسانی که تلاش می‌کند تا دین را از فلسفه جدا کنند، بزرگ‌ترین جفا را در حق دین روا می‌دارند. دین برای انسان است و هر انسانی بنا به سطح درکی که دارد از آن بهره مند می‌شود؛ از اینرو کلام خدا همانند خدا نامتناهی است و نمی‌توان آن را در فهم محدود خود خلاصه کرد. هرچه عمق اندیشه انسان بیشتر شود، درک عمیق تری از دین ارائه می‌دهد؛ فلسفه و دین همنشینی انسان و خدا را به تصویر می‌کشند و انسان خود را در کنار علم الهی قرار داده و از آن علم نامتناهی بهره‌مند شده است. این کتاب نشان می‌دهد که فلسفه و تعقل انسانی لزوماً حریف و رقیب خداوند نیستند بلکه عقل تسلیم در برابر خداوند نیز می‌تواند از اندیشه عمیق فلسفی برخوردار شده و میراث عظیم حکمت خالده را از خود به یادگار بگذارد. فصل آخر این کتاب که به ویژگی‌های دوران مدرن می‌پردازد از خصیصه‌های منحصر به فرد این کتاب است که امید است برای خوانندگان محترم مثمر ثمر باشد. نهایت دقت به عمل آمده تا با عباراتی روان ترجمه صورت گیرد و معادل‌های مناسب فلسفی آنها‌گزینش شود. بی‌شک این ترجمه نیز همانند سایر آثار، بی‌نقص نیست و با گرمی، پذیرای تذکرات و رهنمودهای استادان و اندیشمندان خواهم بود. در اینجا از خانم دکتر زهره فتی برای بازخوانی و ویراستاری ادبی و نگارشی متن بسیار سپاسگزارم. همچنین از دست‌اندرکاران نشر جامی که انتشار این اثر را پذیرفتند کمال تشکر را دارم.

مهدی نجفی افرا

تهران - تیرماه ۱۳۹۴

دیباچه

این کتاب نتیجه نزدیک به پنجاه سال مطالعه و تأمل در فلسفه و مسائل فلسفی ملهم از انوار حقایق نبوت در جنبه عینی و درونی آن است که به صورت اشراق حاصل شده است. در جهانی که فلسفه کاملاً از حقایق و حیانی جداگشته و تفکر سکولار تلاش می‌کند معرفتی که آکنده از قدسیت است، را محدود و حتی عبث جلوه دهد. لازم است در هر زمان ممکن، به موضوع رابطه بین فلسفه و نبوت از طریق نگرش‌ها و زاویه دیدهای مختلف بازگردیم. سال‌ها پیش، ما با پرسش اساسی رابطه بین معرفت و واقعیت قدسی در «معرفت و معنویت» درگیر بودیم و به این موضوع از نقطه نظر دیگری در کارهای بعدی مانند «نیاز به علم قدسی» بازگشته‌ایم.

در اثر حاضر، نگاه خاصی به فلسفه به ویژه فلسفه اسلامی انداخته‌ایم. ما با هزاران فلسفه اسلامی، نظریات، تاریخ و رهیافت‌ها از نقطه نظر ارتباط میان سنت طولانی فلسفی و حقایق نبوی سروکار داریم که همیشه بر افق کیهان اسلامی و فضای عقلانی و محیط مردم مسلمان سایه افکنده است. برخی از فصول این کتاب به صورت مقاله در طول سال‌ها نوشته شده است. همه آنها با اصلاحات کلی در چهارچوب این کتاب جمع آوری شده‌اند. برخی از فصول آن جدیدند و به عنوان اجزاء پیوسته این کتاب نگارش یافته‌اند تا تصویری تکمیل شود که در صدد ترسیم آن در این کتاب بودیم.

از کمک‌های مالی بنیاد رادیوس^۱ برای آماده‌سازی این متن تشکر می‌کنم. همچنین لازم است تشکر ویژه‌ای از کاترین ابرین^۲ که این متن را برای چاپ مهیا و آماده کرد، داشته باشم. مطالعه چند صد صفحه دستنویس و انجام اصلاحات متعدد، نیازمند صبر، دانش و انرژی برای انجام چنین کار بزرگی است. بدون کمک او آماده‌سازی متن برای چاپ ممکن نمی‌شد.

1- Radius foundation

2- Katherine O'Brien

مقدمه

فلسفه و نبوت

در فضای فرهنگی فعلی غرب، همانند سایر نقاط جهان که تحت تاثیر نوگرایی و فرا نوگرایی است، فلسفه و نبوت دو مفهوم کاملاً متفاوت و در نگاه بسیاری، رهیافت‌های متعارضی در شناخت ماهیت واقع تلقی می‌شوند. هر چند در تمدن‌های سنتی پیش از دنیای مدرن، چنین نبوده است. حتی امروزه، آن تفکرات به اندازه جهان بینی سنتی از حیات برخوردار نبوده‌اند. نیازی به ذکر نیست که منظور از نبوت پیشگوئی آینده نیست بلکه آوردن پیام از مراتب متعالی یا عمیق هستی به میان مجموعه خاص انسانی است. کارکردهای آن از آئینی به آئین دیگر تفاوت می‌کند، اما واقعیت نبوت در جهان‌های مختلف مثل مصر قدیم، یونان کلاسیک و هند و روشن است؛ نیازی به ذکر ادیان توحیدی ابراهیمی نیست که در آنها نقش نبوت کاملاً محوری و اساسی است. اگر ما فهم خود را از نبوت به نگرش ابراهیمی محدود نسازیم، می‌توانیم شاهد حضور کاملاً نزدیک نبوت در فضاهاى مختلف دینی نه تنها در حوزه حقوقی، اخلاقی و معنوی، بلکه شاهد حکمتی باشیم که حاوی معرفت خاصی است. ما می‌توانیم این حقیقت را در جهان «ریشی‌ها»^۱ در هند و شمن در ادیان شمنی مختلف همانند «ایاترومانتیس»^۲ ادیان یونانی و نامیرایان تائوئیسم، در اشراق بودا و بعدها در ذن بزرگان بودیست که

1- Rishis

2- Itatromantis

اشراق یا ساتوری را تجربه کرده‌اند، همانند انبیاء ادیان ایرانی نظیر «زردشت»^۱ و البته ادیان ابراهیمی شاهد باشیم. از اینرو، در همه این عوالم، در تمامی زمان‌ها و هر زمانی که فلسفه در معنای عام خود رشد یافته، به طرق مختلف با نبوت مرتبط بوده است. حتی اگر تعریف فلسفه را به فعالیت عقلی محدود کنیم که در یونان باستان با آن شناخته می‌شد، فعالیتی که فهم جدید غربی از تاریخ، آن را بنیاد تفکر فلسفی می‌داند، میان فلسفه و نبوت در دوران پیدایش فلسفه یونانی توافق بسیار نزدیکی وجود داشته است. همچنین، ما می‌فهمیم که دو جریان بعداً به وجود آمد که در آغاز سنت فلسفی یونان از هم جدا نبودند. اجازه دهید فقط سه شخصیت مهم را در سرآغاز تفکر فلسفی یونانی مورد توجه قرار دهیم: ابتدا فیثاغورث، که گفته می‌شود اصطلاح فلسفه را وضع نموده و قطعاً مانند فیلسوفان متعارفی چون دکارت و کانت نبوده است. گفته‌اند که او از نیروی فراطبیعی نبوی برخوردار بوده و خود را مانند پیامبری می‌دانسته یک نهاد جدید دینی را پایه‌گذاری کرده است^(۱). در حقیقت مسلمانان او را موحد دانسته و برخی به او به عنوان پیامبر اشاره نموده‌اند.

دیگری، پارمنیدس^۲ است که غالباً پدر منطق و فلسفه غربی لقب گرفته، به عنوان عقل‌گرائی معرفی می‌شود که اشعار متوسطی را سروده است. اما مطالعات هوشمندانه اخیر پیترو کینگسلی به وضوح روشن ساخته که او از عقل‌گرائی در معنای جدید فاصله زیادی داشته است. او عمیقاً در جهان نبوت و معنای دینی یونانی آن غوطه‌ور و یک نبی و عارف بوده است^(۲). پارمنیدس در اشعارش که حاوی پیام فلسفی است، از طریق دختران خورشید، که از خانه نوری و در دورترین مرتبه وجودی آمده‌اند، به جهان دیگر رهنمون گشته است^(۳). پاسخ به این پرسش که چگونه این سیر اتفاق افتاده همان انتظار^۳ یعنی تمرین معنوی است که در دین یونانی کاملاً شناخته شده بود، و در آن انسان بایستی کاملاً بیاساید تا نفس او به مراتب بالاتر حقیقت ارتقاء یابد و اسرار وجود مکشوف شود.

پارمنیدس در معرض این سیر درونی قرار داشت تا اینکه خدائی را ملاقات می‌کند که به او همه چیزهای مهم را می‌آموزد، یعنی چیزهایی که در آغاز تفکر فلسفی یونانی مورد توجه بوده‌اند. این نکته مهم است که وقتی خدایگان با پارمنیدس مواجه

1- Zoroaster

2- Parmenides

3- Incubation

می‌شود، پارمنیدس را به عنوان «کوروس»^۱ یعنی «مرد جوان» خطاب می‌کند. این حقیقتی مهم و جالب است، چون در سنت اسلامی، اصطلاح خاصی برای شوالیه معنوی (فتوت در عربی و جوانمردی در فارسی) وجود دارد که با فتی / جوان در ارتباط است؛ این جوانمردی معنوی قبل از اسلام وجود داشته و در اسلام با علی (ع)^(۴) حیات دوباره یافته است و آن را از پیامبر اسلام اخذ نموده و نقطه اتصال با عرفان است. به علاوه، علی (ع) با بنیاد متافیزیک اسلامی از طریق منابع سنتی اسلامی ارتباطی وثیق دارد^(۵).

شخصیت دیگر یونانی که به او عنوان کوروس داده شد، اپیمنیدس کرتی^۲ (اقریطسی) بود که به جهان دیگر سیر نمود و در آنجا خدای عدالت را ملاقات نمود و قوانین را با خود به این جهان آورد. مثل پارمنیدس که شعر را نگاشت؛ اپیمنیدس به عنوان نبی شفاء دهنده یا ایاترومانتیس^۳ معروف بود؛ همه چیز برای او در اثر انتظار (وقتی که بی حرکت در غار سال‌ها خفته بود)، مکشوف گشت^(۶). پارمنیدس با این سنت در ارتباط بوده است. ایاترومانتیس مثل شمن‌ها به درون جهان‌های دیگر سیر نمود و نه تنها این سفر را توصیف می‌کند بلکه زبان را چنان به کار می‌برد که این سفر را برای دیگران هم ممکن می‌سازد. آنها اوراد و اذکاری را در اشعار بکار می‌برند که ما در پارمنیدس مشاهده می‌کنیم، همچنین آنها داستان‌ها و افسانه‌هایی را از شرق که حتی از تبت و هند معرفی می‌کنند که مورد علاقه وافر پارمنیدس است چون جامعه محلی او در جنوب ایتالیا بود و اصالتاً ریشه شرقی در آناتولی داشته جایی که خدای آپولو که به عنوان حالت الهی ایاترومانتیس مورد احترام ویژه بود؛ کسی که به فرستادگان خود الهام می‌کرد تا اشعار جذابی بسرایند که حاوی معرفت به حقایق باشند.

حفاری‌های چند دهه اخیر در ولیا^۴ در جنوب ایتالیا که خانه پارمنیدس در آنجا بود، سنگ نوشته‌هایی کشف کرده که مستقیم او را با آپولو و ایاترومانتیس مرتبط می‌سازد. آنچنانکه کینگسلی می‌نویسد: «پارمنیدس به عنوان پسر خدا، آپولو، به ما نشان داده شده که با شخصیت مرموز ایاترومانتیس ارتباط داشته است، کسی که در استفاده از اشعار جذاب و سیر عوالم دیگر تخصص داشته است»^(۷). اگر به یاد داشته باشیم که در

1- Kouros

2- Epimenides of Crete

3- Iatromantis

4- Velia

بیان باطن نگرانه «آپولو خدای نور نیست، بلکه نور خداست»^(۸) روشن می شود چگونه فلسفه عمیقاً توسط پدر یونانی خود پارمنیدس تبیین گشته که در زمان پیدایش با نبوت حتی در اصطلاحات ابراهیمی آن مرتبط بوده است؛ مگر اینکه کسی به معنای باطنی نبوت توجه نشان ندهد که به زودی به آن خواهیم پرداخت. کل سنت کاهنان شفابخش در خدمت آپولو اولیوس (آپولو شفابخش) به وجود آمده بود و گفته شد که پارمنیدس پایه گذار آن بوده است. جالب است بدانیم گرچه این جنبه‌های پارمنیدس بعداً در غرب به فراموشی سپرده شد، اما در فلسفه اسلامی مورد توجه قرار گرفت در جایی که مورخان فلسفه اسلامی، نه تنها فلسفه اسلامی بلکه فلسفه یونانی را در ارتباط نزدیک به نبوت می دیدند^(۹). در اینجا می تواند عبارت معروف عربی را به خاطر آورد که می گوید: «ینبع الحکمه من مشکوه النبوه»، یعنی «فلسفه از نور نبوت سرچشمه می گیرد».

همچنین جالب است بدانیم گفته می شود استاد پارمنیدس ناشناخته و فقیر بوده و چیزهایی که به شاگرد خود تعلیم می داده سکوت و رمزآلود بوده است. این بسیار مهم است که شخصیت‌های بعدی مثل افلاطون که در صدد فهم پارمنیدس بود واژه هسیکیا^۱ یا رمز آلودگی را بیش از هر واژه دیگر در توصیف فهم حقیقت بکار برده است. برای پارمنیدس سکوت است که ما را به سکوت می رساند. از راه سکوت می توان به فهم سکوت نائل شد. با تمرین سکوت می توان به تجربه حقیقتی دست یافت که فراتر از جهان محسوسات است^(۱۰). بسیار جالب است که کاربرد اصطلاح هسیکیا را که با بنیانگذار فلسفه و منطق یونانی در هسیکاسم^۲ (سنت عبادی موزیکال در کلیسای ارتدکس شرقی) در ارتباط است آموزه‌های باطن‌گرائی کلیسای ارتدکس را مجسم می کنند را به یاد آوریم، آموزه‌هایی که هدف آنها دست یابی به قدسیت و معرفت است.

در شعر پارمنیدس از سوی خدایگان به او گفته می شود تا آنچه به او آموخته شده را به این جهان بازگرداند و رسول او باشد. کینگسلی روشن می کند که اصطلاح رسول در این بستر چه معنی می دهد. «اسم خاصی که نوع رسالتی که پارمنیدس خود را در آن

1- Hesychia

2- Hesychasm

دیده، به خوبی توصیف می‌کند، واژه «نبوت»^۱ است. معنی حقیقی نبوت هیچ ارتباطی به آینده‌نگری و پیش‌گوئی ندارد. معنی اصلی آن، شخصی است که از جانب یک نیروی برتر از شخص یا چیزی، سخن می‌گوید^(۱۱). این کارکرد نبوی پارمینیدس نه تنها فیلسوف، شاعر و شفابخشی او را در بر می‌گیرد بلکه مثل اپیمیندس به حامل قانون بودن هم دلالت می‌کند.

اگرچه رابطه میان پارمینیدس و نبوت در ابتدا اجتماعی، حقوقی و بیرونی نبوده بلکه درونی، ابداعی و باطنی بوده است؛ اشعار او، اگر به درستی فهمیده شوند، خود ورودی به جهان دیگر است و همه علائمی که نشان نادرستی و حماقت‌اند را می‌توان کنار گذاشت و آن را متنی برای شروع دانست^(۱۲). در این زمینه او با فیثاغورس و امیدکلس همراه است که فلسفه آنها فقط کسانی را مخاطب قرار می‌دهد که توان دریافت پیام را دارند؛ وی پیوند مناسبی با باطن‌گرایی به جای قلمرو بیرونی ادیان یونانی برقرار می‌کرد. به عنوان سرآغاز لازم برای فهم کامل آن، مهم است بدانیم که فلسفه اسلامی با نگرش فلسفه‌های پیش سقراطی مانند فیثاغورس، پارمینیدس و امیدکلس شباهت‌های زیادی دارد و همه آنها مورد احترام فیلسوفان اسلامی خصوصاً مکتب اشراقیون بوده‌اند.

در برخورد با شخصیت مرموز و عرفانی امیدکلس ما فیلسوفی را مشاهده می‌کنیم که هم شاعر، شفابخش و از نظر برخی یک رسول بوده است. «همانطور که او یک ساحر و شاعر بوده، همچنین یک رسول و شفابخش بوده است: یکی از رسولان شفابخشی که قبلاً درباره آنها سخن گفته‌ام»^(۱۳). امیدکلس درباره کیهانشناسی و علوم طبیعی مثل فیزیک نگاشته است، اما حتی در این قلمروها، این آثار فقط برای گردآوری واقعیات نگاشته نشده‌اند، بلکه در راستای حفظ و نگهداری از نفوس‌اند؛^(۱۴) دقیقاً مثل کیهانشناسی شماری از فیلسوفان اسلامی چون سهروردی و ابن سینا در داستان‌های تمثیلی آنها است^(۱۵). مهم‌تر از همه آن است که بدانیم امیدکلس خود را به عنوان نبی دانسته و اشعار خود را اثر درونی محسوب کرده است.

جالب است یادآوری کنیم که هر سه شخصیتی که در آغاز سنت فلسفی یونان پدید آمدند، شاعر هم بوده‌اند. این خصوصیت غالب فلسفه‌هایی است که قرن‌ها در پرتو

خورشید نبوت پرورش یافته‌اند. در اینجا می‌توان حکمای باستانی هندو را به یاد آورد که شاعر بوده‌اند و همچنین پدران تفکرات فلسفی هندو در معنی سنتی آن، یا بسیاری از حکمای چینی که خود را در اشعار ظاهر ساخته‌اند. در جهانبینی توحیدی ابراهیمی، این امر در میان شماری از فیلسوفان یهودی و مسیحی قابل مشاهده است، چنانکه در میان فیلسوفان اسلامی کسانی مانند ابن سینا، ناصر خسرو، خیام و سهروردی تا افضل الدین کاشانی، میر داماد، ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری وجود داشته‌اند که در قرن نوزدهم / سیزدهم می‌زیسته‌اند^(۱۶).

در جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، فلسفه به عقل‌گرایی تنزل یافته یا بیشتر از همیشه غیر عقلانی شده است و در آن، نه تنها باطن‌گرایی، بلکه خود دین هم نفی و درجه دوم تلقی می‌شود؛ تفسیری که در مورد بنیانگذاران فلسفه غربی ارائه شد در بسیاری از حلقه‌های علمی نفی و طرد خواهند شد و رابطه میان فلسفه و نبوت به طور کلی و شعر و باطن‌گرایی منقطع یا کم نتیجه تلقی شده‌اند. اما برای خواننده غربی به اندازه کافی رابطه میان فلسفه، نبوت و باطن‌گرایی عجیب جلوه می‌کند و تنها توسط برخی از اندیشمندان معاصر غربی این ارتباط پذیرفتنی است. در حالی که در سنت فلسفی اسلامی، مساله اصلی تلقی شده است که در این کتاب مورد توجه قرار خواهد گرفت. ما در اینجا این شخصیت‌های یونانی را مورد بحث قرار دادیم تا روشن شود که رابطه میان فلسفه و نبوت، گرچه تا حد زیادی در غرب از اواخر قرون وسطی به بعد گسسته شده، نه تنها در فهم فلسفه اسلامی بلکه در درک عمیق‌تر بنیادهای خود فلسفه غربی اهمیت حیاتی دارد. فلسفه غربی با فلسفه اسلامی ریشه‌های مشترک دارد اما این دو جریان فکری امروزه کاملاً متفاوت فهمیده می‌شوند، همانطوری که فلسفه غربی تا حد زیادی از حکمت جاودان و الهیات مسیحی فاصله گرفته است.

البته حالات و درجات متفاوتی از نبوت وجود دارد؛ کسی می‌تواند این امر را درک کند که سنن مختلف دینی را مطالعه کرده باشند، حتی کسانی که خود را به سنت واحدی محدود می‌سازند، چنانکه در یهود و اسلام ملاحظه می‌کنیم، در می‌یابند که نقش نبوی جناح^۱ یا دانیل^۲ مانند موسی یا پیامبر اسلام نیست. با این وجود، در فهم‌های مختلف نبوت در فلسفه‌های متعدد، عناصر مشترکی وجود دارد. بیش از هر

1- Jonah

2-Daniel

چیز، نبوت به مراتب مختلف حقیقت دلالت دارد که به صورت سلسله امور عینی یا ذهنی ترسیم یافته‌اند. اگر فقط حقیقت یک مرتبه داشت که در خارج همان جهان مادی و در ذهن، همان آگاهی‌های متعارف و روزمره، تنها وجه معقول و قابل قبول آگاهی تلقی می‌شد، کارکرد نبوت مبنی بر انتقال پیام از جهان دیگر یا مرتبه دیگری از آگاهی بی‌معنی می‌شود، چون جهان دیگر یا مرتبه دیگری از ادراک وجود ندارد و هر ادعای دال بر وجود آنها نفی شده و توهمات ذهنی تلقی خواهند شد. وضعیت علم‌گرایی نوین و جهان‌بینی قدسی زدائی شده رایج، این چنین‌اند. هر دو آنها در تفکر خود، حقیقت متعالی و حتی مراتب متعالی وجود را در برابر این جهان نفی می‌کنند، چنانکه خود اصیل و مراتب آگاهی عمیق‌تر از آگاهی متعارف را منکر می‌شوند. اما در تمامی عوالم، حقیقت نبوت به نحوی مطرح است؛ مراتب متعالی از حقیقت یا مراتب عمیق‌تری از آگاهی مورد توجه واقع شده تا روش درستی در فهم ماهیت کل واقع که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند ارائه نمایند^(۱۷). اظهاراتی که به صورتی تدوین یافته‌اند که در ادیان توحیدی ابراهیمی، ادیان هندی، تائوئیسم و آئین کنفوسیوس مانند ادیان مدیترانه‌ای قدیم و ایرانی و شمنیزم و بودیسم دیده می‌شوند که بر مراتب آگاهی در برابر درجات وجود عینی تاکید می‌شود.

در تمامی این جهان‌بینی‌ها، نبوت که حقیقتی محوری است، برای فلسفه‌هایی که با آن سر و کار دارند، نتایجی را به بار می‌آورد. نبوت، قوانین و آموزه‌های اخلاقی را برای جامعه فراهم می‌کند که فلسفه‌های اخلاقی، سیاسی و حقوقی باید آن را مورد توجه قرار دهند. به علاوه، نبوت مدعی است که معرفت حقیقت واقع از جمله معرفت به ریشه و بنیاد همه اشیاء، منشأ خلقت و ساختار آن یا کیهان‌زایی و کیهان‌شناسی، معرفت حقیقت نفس انسانی که باید نفس‌شناسی قدسی یا روانشناسی سنتی نامیده شود و شناخت غایت اشیاء یا فرجام‌شناسی را در اختیار قرار می‌دهد. ثمره نبوت، معرفت همه جوانب اساسی حقیقت است که توسط انسان‌ها تجربه و ترسیم یافته است؛ از جمله حقیقت زمان و مکان، صورت و جوهر، علیت، سرنوشت و مسائل بسیار دیگری که در فلسفه مورد توجه قرار می‌گیرند.

بعلاوه، برخی از اشکال نبوت با معرفت درونی، رمزی و عرفانی و بینش نسبت به مراتب واقع، مرتبط بوده‌اند که برای عموم قابل دستیابی نیست. ما قبلاً ارتباط میان

ریشه فلسفه یونانی با قلمرو باطنی دین یونانی را شناختیم و توانستیم نمونه‌های دیگری را در سنن دیگر مانند بودیسم و خصوصاً اسلام پیدا کنیم؛ اسلامی که در آن، فلسفه اخیراً ارتباط زیادتری با قلمروهای باطنی وحی قرآنی پیدا کرده است. ارتباط میان فلسفه و درون‌گرایی، براساس تعریفی که در اینجا داشتیم، یک قلمرو نبوی در معنی عام آن است؛ همچنین، سابقه‌ی طولانی در غرب دارد که تا جنبش رمانتیک آلمانی تداوم داشته است.

از قرن هفدهم به بعد، فلسفه غربی بر فلسفی کردن تصویری از جهان که در علوم نوین ترسیم یافته، تأکید نموده است و خصوصاً با کانت بیشتر خادم علوم نوین شده و با فلسفه انگلوساکسون در قرن بیستم، بیشتر از منطق با جهان‌بینی علمی‌گره خورده است. در عوالم سنتی مختلف که در آنها حقیقت نبوت و وحی جنبه محوری دارد، تجسم نبوت که به صورت کتاب در آمده است، یا برخی از شکل‌های پیام که از آسمان فرود آمده یا خود نبی در فلسفه اوتار^۱ هندوئی، بودا یا مسیح راهی جز توجه به این حقیقت محوری ندارند. فلسفه باید در مورد چیزی بیندیشد و در عوالم سنتی مورد بحث، آن چیز شامل حقایقی است که از راه نبوت وحی شده‌اند و از اشراقات ریشی‌های^۲ (حکمای) هندوئیزم و بودا، تا سخن گفتن خدا با موسی در کوه سینا و فرشته مقرب، جبرئیل که قرآن را به پیامبر اسلام وحی نمود، در بر می‌گیرد.

در جهانی بینی‌های سنتی، فلسفه همان الهیات نیست که فقط برخی مسائل را شامل شود؛ مگر کسانی فلسفه را به تعریف پوزیتیویستی مدرن محدود سازند که هیچ فلسفه غیر غربی و در نتیجه فلسفه غربی قرون وسطائی را هم در بر نمی‌گیرد. اما اگر تعریف فلسفه را در معنایی که نخستین کاربران آن بکار برده‌اند - یعنی فیثاغورث - بپذیریم و آن را عشق به دانائی بدانیم، یا اگر تعریف آن را براساس افلاطون تمرین مرگ بدانیم که فلسفه هم فعالیت عقلی و هم تمرین معنوی را در بر می‌گیرد. از این رو قطعاً مکاتب متعدد فلسفی در عوالم مختلف سنتی وجود داشته‌اند، که برخی از آنها فقط به صورت شفاهی تاکنون دوام یافته‌اند آن چنانکه در میان بومیان استرالیا و آمریکا وجود دارد^(۱۸)، در حالی که برخی سنن دیگر شمار زیادی از نوشته‌های فلسفی را در قرون مختلف تولید و عرضه کرده‌اند.